

## موقعیت و جایگاه زنان در احزاب سیاسی

براساس سخنرانی ایراد شده در سمینار کارزار زنان بمناسبت ۸ مارس ۲۰۰۹

### گلاویز حسینی

بجاست که در همین جا صمیمانه ترین تبریکات خود را بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن به شما حاضرین در این سمینار و به تمامی زنان و مردان آزاده و مبارز عرض نمایم.

بحث موقعیت و جایگاه زنان در احزاب سیاسی مدتهاست ذهن من را بخود مشغول کرده و یقین دارم که برای پیشروی در مبارزات جنبش زنان و معطوف کردن زنان و مردان آزادیخواه به مبارزه ای پیگیر بر علیه ستم جنسیتی، ضروری و مهم است. در واقع طرح این بحث از دیدگاه فمنیستی می تواند به توهمات آن عده از انسانها که با حضور و فعالیت خود در احزاب سیاسی امید رهایی زنان را نوید می دهند، برخورد کرده و به عمق واقعتهای درون احزاب سیاسی چپ بپردازد. برای شروع این بحث، ضروری است که به گذشته ای نه چندان دور، به دوران قیام ایران و نقش زنان در آن مرحله حساس و تاریخی مروری داشته باشیم.

در سال ۱۳۵۷ مردم ایران در یک خیزش همگانی به آرزوی دستیابی به آینده ای آزاد و برابر و شایسته انسانی، حکومت پادشاهی را سرنگون کردند. نتیجه این قیام و دلایل شکست آن در بحث امروز نمی گنجد. همه می دانیم که مدتی کوتاه بعد از سرنگونی شاه و بقدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی، کوچکترین صدای اعتراض و عدالتخواهی و دگراندیشی به اسم انقلاب سرکوب شد و ایران به زندان بزرگی برای توده های مردم و بخصوص برای زنان تبدیل گردید.

زنان در جریان قیام سال ۵۷ شرکت گسترده ای داشتند و این روندی بود که پیش از قیام شروع شده و بعد از آن هم ادامه داشت. دخالت، شرکت و حضور اجتماعی زنان در جنبشهای وسیع توده ای، از مجموعه دلایلی بود که زنان را به وزنه ای غیر قابل انکار در معادلات سیاسی تبدیل کرد که خود در رشد سیاسی و آگاهگری آنان هم تاثیر بسزایی داشت. حضور زنان در عرصه سیاسی جامعه ایران یک حرکت اتفاقی و تصادفی نبود، بلکه ناشی از یک نیاز بود، نیاز به تغییر و دگرگونی در سیستم نابرابر جامعه که راه برون رفتی نداشت. اگر ادعا کنیم که شرکت زنان در قیام سال ۵۷ در راستای شکوفایی جنبش زنان و به هدف مطرح کردن خواستها و مطالبات این جنبش بود، به احتمال زیاد اغراق آمیز بنظر خواهد رسید. به این معنا هدف از دخالت و حضور فعال زنان بیشتر ادا کردن سهمی برای تغییرات بنیادی در ساختار جامعه و نه الزاما برای تعیین تکلیف نهایی با ساختار فکری مردسالاری نسبت به زنان بود، بلکه اساسا همراهی و هم‌رزمی با موج وسیع اعتراضات مردم به هدف برچیدن سیستمی بود که بتواند به فلاکت و وضع نابسامان توده های وسیع مردم خاتمه ببخشد و در برچیده کردن سرکوب و اختناق و فقر اقتصادی همراه کاروان عظیم انقلابیون ایران مبارزه کنند.

ما به آن نسل از زنان فعال، که هدف دخالتگری در تحولات جامعه را داشته، تعلق داریم. در این مبارزه مشترک، ما پاپای مردان در تمام عرصه های مبارزاتی همراه بودیم. در مبارزات مخفی و علنی، در زندان و شکنجه و در پای چوبه دار و در کردستان هم با شرکت وسیع خود در مبارزات انقلابی خلق کرد و مبارزه مسلحانه، ظاهر شدیم.

مردم ایران اعم از زن و مرد برای مدتی کوتاه آزادی بیان، مطبوعات و تجمعات سیاسی را لمس کردند و تاثیر آن را در زندگی روزانه خود مشاهده کردند. اگر چه آزادی محصول قیام ایران کوتاه و گذرا بود ولی تاثیر آنچنان عمیقی در جامعه برجای گذاشت که هنوز و بعد از سه دهه این تاثیرات را در صدای اعتراض و نارضایتی توده های مردم و در جنبشهای اجتماعی می توان مشاهده کرد. مهمترین تاثیرات قیام ۵۷، در آزاد کردن نیرو و شکل دادن به گرایشهای مختلف درون جامعه، در قالب تشکلهای و بوجود آمدن سازمانها و احزاب متنوع و همچنین نقش روشنفکران و بالا رفتن سطح آگاهی و دانش سیاسی در فضای آزاد و همچنین اعتماد بنفس پیدا کردن توده های وسیع مردم به توان خود در بوجود آوردن تغییرات بنیادی را میتوان مشاهده کرد. در این میان زنان هم به آن درجه از آگاهی و رشد سیاسی خود رسیده بودند که توان بازنگری به وضعیت ویژه خویش را داشته باشند. حکومت شاه سرنگون شد، ولی مطالبات و خواسته های زنان هنوز مطرح نشده بود. در واقع یک ضرورت و نیاز تاریخی برای تغییرات اساسی، زنان را بیش از هر زمانی به ادامه مبارزه و برای نیل به رسیدن خواسته های خود تشویق میکرد. دوران کوتاه آزادی زمان مناسبی برای عرض اندام سازمانها و احزاب و همزمان برای پیدا کردن هویت واقعی زنان بود. وقت آن رسیده بود که زنان از خود و خواسته ها و مطالبات خود سخن بگویند و سهم خود را از قیام و براندازی حکومت بخواهند.

روی آوری زنان به سازمانها و احزاب و مخصوصا کومه له که بعدها به سازمان محلی حزب کمونیست ایران تبدیل شد، دقیقا برای رسیدن به این هدف بود که مبارزات خود را در درون تشکلهای متفاوتی و بسته به گرایشهای اجتماعی ادامه دهند. یک انتخاب تاریخی و سرنوشت ساز برای حضوری فعال در عرصه اجتماعی و سیاسی خواست این قشر از زنان بود. این دقیقا بر خلاف ادعاهایی است که بعضی از احزاب وانمود می کنند که در نتیجه سیاست درست و فراخوان آنها بود که زنان به مبارزه و سیاست روی آورده اند. برخوردی کاملا مردسالارانه و تحقیرآمیز نسبت به زنان است، پنداری زنان به تشخیص و امر و نهی کردن مردان حرکت و مبارزه می کنند یا گویا خود فاقد تشخیص هر نوع موضعگیری هستند. دوران قیام در ایران و حضور وسیع زنان خود سندی برای خنثی کردن این ادعاست، زیرا در آن زمان هر زنی بنا بر تشخیص و تمایلات سیاسی خود در این مبارزه همگانی شرکت کرده، و اثبات کرد که مانند عضوی از جامعه و انسانی برابر، دخالتگر میباشد.

دوران جدیدی از مبارزات در ایران و هم چنین در کردستان بعنوان بخشی از کل جامعه ایران که مردم آن از ستم ملی در رنج و آزار بودند، آغاز شد. سازمانهای چپ بویژه کومه له، که به برابری زن و مرد معتقد بودند و به حق در فراهم کردن شرایط مطلوب برای فعالیت زنان در درون تشکیلاتهای خود نقش تعیین کننده ای داشتند، اما جذب قشری وسیع از زنان و شرایط

مطلوب قطعا به معنای زدودن افکار و بینش مردسالاری نبود. معتقد بودن به برابری زن و مرد در برنامه، اساسنامه ها و اسنادهای مدون تشکیلاتی تنها ظاهر قضیه بود چرا که در عمل بازده مطلوبی نداشت و کماکان هنوز و سی سال بعد از قیام ایران زنان هیچگاه جایگاه واقعی خود را بمثابه انسانی برابر با مردان در درون این احزاب چپ نیافته اند. در واقع نه در دوران قیام و نه بعد از آن برای پرداختن به مسایل و خواستهای زنان و مبارزه علیه ستم جنسیتی، اقدامی جدی نشده و اساسا رهایی زنان از قید و بند افکار ضد بشری مردسالاری ملکه ذهن نه تنها مردان بلکه حتی خود زنان هم نبود. اگرحتی در دوران و یا بعد از قیام سخنی از خواستهای زنان خیلی کم رنگ و یا خجالتی در لابلای خواستهای عمومی مردم بمیان می آمد، بدلیل در حاشیه بودن و موقعیت درجه دو داشتن زنان در جامعه، پرداختن به این امر هم به بعد از پیروزی کامل موکول میشد.

این نوع دیدگاه در درون کومه له هم دقیقا به همین شیوه عمل می کرد و آن بستگی به استراتژی و افق تشکیلات داشت. کومه له خود را سازمانی سراسری در سطح ایران میدانست و همزمان درگیر مبارزه ای توده ای و مسلحانه در کردستان بود. در واقع بیشترین فعالیت این سازمان معطوف به کردستان بود. طبیعتا پرداختن به مساله زنان هم به بعد از پیروزی و رسیدن به هدف نهایی موکول میشد. متاسفانه در مقابل هم زنان فعال و پیشرو، اساسا به خواستهای مستقل خودشان به عنوان امری مهم و تاریخ ساز حساسیتی نداشتند و حتی در شرایط متفاوت و بغرنجی خواستهای مستقل خود را به حاشیه میراندند و این بحث که فعلا باید مسائل اساسی تر و مهمتری را حل کنیم و بعد به موضوع زن بپردازیم و یا اینکه خواستهای مستقل زنان را باید در شرایط آرام و بی تنش سیاسی مطرح کرد، در عرصه رشد و پیشرویهای زنان سنگ اندازی میکرد. بطور عام خصوصیات مشترک تمامی احزاب و سازمانهایی که در تئوری و در اسناد مدون شده سازمانی به برابری زن و مرد معتقد بودند، در این مورد یکسان بودند. همزمان سطح آگاهی و دانش فمنیستی زنان هم تقریبا نازل بوده و و نمی توانستند روی خواستهای مشخص خود اصرار کنند و اساسا چنین شرایطی برای مطرح کردن مطالبات زنان در مبارزه با ستم جنسیتی مهیا نشد و کماکان نشده است.

فقدان دانش فمنیستی مهمترین دلیلی بود که فعالان زن تحت ایدئولوژی و جهان بینی کومه له خواستهای زنانه خود را قربانی امری دیگر نمایند. واقف بودن به این امر که مردسالاری تنها یک دیدگاه و نظریه نیست، بلکه نظام و سیستمی است که در تمام عرصه های زندگی، فکری و سیاسی و دیدگاهی ریشه عمیقی دارد، اراده گرایانه نبوده و نیست و مسلح شدن به این دانش سیاسی نیاز به یک تحول فکری عظیمی در میان کل جامعه و بالاخص فعالین احزابی دارد که وعده دستیابی به جامعه ای عاری از تبعیض و نابرابری را داده اند. مهمترین اقدام در جهت تحول فکری دقیقا با درک و شناخت کامل از ریشه های ستم جنسیتی همراه است.

بقدمت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ستم جنسی ظهور کرده است و کماکان و با شدت هر چه بیشتری در جوامع مختلف و بدرجات متفاوتی عمل می کند. روند یک قیام و تحول چند ماهه و حتی یک ساله برای جامعه ای که دیدگاههای مردسالارانه و تبعیض آمیز و نابرابر نسبت زن در

تمام تارو پود آن تنیده است، نمی تواند بمعنای پایان دادن به ستم جنسیتی باشد. مبارزه کردن با این افکار مبارزه ای سخت و طولانی است، که باید آگاهانه و با درک صحیحی از چگونگی اشکال ستم جنسیتی برای زدودن آن کار کرد. کاری روشنگرانه، آگاهانه، نظری و به نقد کشیدن کلیه مناسبات نابرابر و تبعیض آمیز برعلیه زنان را می طلبد

پذیرش لفظی و تئوریک برابری زن و مرد کافی نبوده و نیست، که در نهایت همان سیاست بی توجهی و بی عملی را در برابر مسئله زن و ستم جنسیتی پیشه کردند و همزمان در مبارزه کردن با چهارچوبهای فکری مردسالاری حاکم بر جامعه بطور عام و در درون تشکلهای چپ بطور خاص، که یکی از پیش شرطهای پیروزی و غلبه در مبارزه با نابرابریهای اجتماعی و ستم بر زنان است، کوتاهی فراوانی کردند. زنان هم در احزاب و از جمله در راستای تحقق بخشیدن منافع سازمانی خواستهای زنانه خود را فراموش کرده و در واقع در درون آن حل شدند.

در شرایط کردستان مبارزه ای در جریان بود، مبارزه توده ای که با زندگی روزانه مردم عجین شده بود. با توجه به فرهنگ عشیرتی و ارتجاعی زن ستیزی رایج در جامعه و عدم استقلال اقتصادی و بالا بودن درجه بیسوادی آنها، حتی شرکت کردن در مبارزه را برای زنان دشوار کرده بود. آزادی و استقلال نسبی که به نسبت برای زنان بیشتر نقاط ایران وجود داشت، ولی همزمان زنان در جامعه کردستان، از فشار محدودیتهای خانوادگی و فرهنگی آزار میدیدند و به مانعی سر راه مبارزاتی آنها تبدیل شده بود.

با این وصف موج وسیعی از زنان در کردستان با درک و آگاهی به نیاز در تغییر بوجود آوردن، بهدفع دخالت در تحولات جامعه، به میدان مبارزاتی گام گذاشته و با شرکت خود در دوران قیام و سپس در جنبش انقلابی و جنبش مسلحانه خلق کرد از هیچ تلاش و کوششی برای به اثبات رساندن شایستگی خود در انجام دادن کارهایی که تنها در خور مردان بود، دریغ نورزیدند. بزعم زنده بودن جنبش انقلابی، جو و فضای کردستان به نسبت سایر نقاط ایران از ویژگی خاصی برخوردار بود و به قول مردم در آن دوران کردستان آخرین سنگر انقلاب بود که به راحتی برای رژیم قابل فتح نبود. فعالیت سیاسی و آزاد در کردستان به نسبت سایر نقاط ایران عمر طولانی تری داشت.

زنان از فعالین شوراها و جمعیتهای مختلف در شهرهای کردستان بودند. در راهپیمایی تاریخی کوچ مریوان شرکت فوق العاده وسیعی داشتند. این حرکت نوین از جانب زنان در جامعه کردستان، حاصل مبارزه فرد فرد آنها در محیط خانوادگی و در جامعه با فرهنگ مردسالارانه بود. وظایف اصلی زنان از جمله سرویس دادن به مردان جنگجو و کارهای پشت جبهه و تدارکاتی بود. لباس شستن رفقای مرد افتخار آمیز تلقی میشد و زنان این کار را از صمیم قلب انجام میدادند، چون این کار را خدمت به انقلاب میدانستند. در واقع علیرغم نیت قلبی زنان در انجام این نوع کارهای «انقلابی»، ناخودآگاه و صرفاً از خصلت زنانه بودن وظایفی نشأت میگیرد که در این سیستم فکری و ساختار مردسالاری بر زن تحمیل شده است.

شرایط سیاسی و تاریخی در کردستان و مبارزات جاری، ازجانب احزاب شکل گرفته با گرایشهای مختلف که در کردستان نفوذ زیادی داشتند، جامعه را بشدت تحزبی کرده و بالاجبار زنان هم برای ادامه مبارزات خود از این نرم جامعه پیروی کردند.

روی آوری زنان به تشکلهای سیاسی و شرکت در مبارزه مسلحانه نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی زنان کردستان بشمار میرود، که آن هم به معدود سازمانهایی محدود میشد که در بیان و گفتار و اسناد تشکیلاتی و عملکرد کادرهایشان باور به برابری زن و مرد را تبلیغ میکردند، که همچنین نمایانگر دوران نوینی بود و در مقابل برای سازمانهای سیاسی هم که همگی تشکیلاتی کاملا مردانه و بشدت مردسالار بودند، با پدیده حضور زنان در صف مبارزاتی یکسانی روبرو شده بودند.

من خودم جزو آن دسته از زنان هستم ، در اوایل تمام سعی ما براین بود که تمام کردار، رفتار و حتی لباسهایمان مردانه باشد، تا بلکه پذیرش ما هم سریعتر میسر شود، ولی نه به این معنا که گویا ما آگاهانه و با تصمیم قبلی خصوصیتی خودساخته را در خود بوجود آورده بودیم، بلکه دقیقا از خصلت و از موقعیت فرودست ما در جامعه نشات میگرفت. تمام تلاشمان این بود که با جسارت و پیگیری فعالیتهای محول شده خود را انجام دهیم. مطلقا ترس به خود راه نداده و در انجام سختترین کارها پیشقدم باشیم. برای نمونه اگر برای ساختمان سازی هرکس یک بلوک حمل میکرد ما دو بلوک حمل می کردیم و در سختترین ساعت شب به پست نگهبانی می رفتیم. از لحاظ پوشش هم دقیقا لباسی مردانه بر تن داشته و هم سنگینترین اسلحه را حمل میکردیم. خفه کردن خصوصیات زنانه و انجام دادن هرکاری به شیوه مردانه تاکتیک ما بود. تنها خصوصیات زنانه ما در اوایل و بدو شروع فعالیتهايمان، داشتن روسری بود. اگر چه قراری بر داشتن روسری رسما وجود نداشت ، ولی با توجه به اینکه ما از سال ۵۹ بعد شهرهای کردستان را ترک و در دهات مشغول انجام وظیفه بودیم ، رعایت فرهنگ جاری، برای ما حکم احترام به عقاید توده های مردم را در برداشت . دیری نپایید که روسری را برداشتیم ولی این بار هم قراری صادر نشد. دلیل دیگری دال بر این تغییر بود، اینکه در سالهای ۵۹ و ۶۰ اوج هجوم نیروهای رژیم جمهوری اسلامی برای آزادسازی کردستان از "شر ضدانقلابیون" بود و جامعه جو و فضای کاملا سیاسی و متشنج داشت و هر روز آستان حوادث بود. حوادثی که به اتخاذ سیاستهای رادیکال در جهت دفاع از منافع اکثریت جامعه و بخصوص توده های زحمتکش نیاز فوری داشت. پیشرویها در رشد سیاسی جامعه قابل مشاهده بود. به همان میزان هم زنان آگاهتر شده و در مسیر مبارزاتی خود به تغییرات و پیشروی عاجل نیاز داشتند و می بایست این بالانس میان پیشرویهای جنبش اعتراضی درون جامعه و خواستههای زنان برقرار میشد. برداشتن روسری یک ضرورت و یک گام به پیش بود. جنبش رادیکال توده ای و به انقیاد کشیدن زنان زیر حجاب همخوانی نداشتند. همزمان برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی کردستان یک گروه از زنان در سال ۱۳۶۱ و در تشکیلات کومه له مسلح شدند و برای تبلیغ و ترویج و سخنرانی به درون مساجد ، محلی که اکیدا ورود برای زنان ممنوع بود، راه یافتند. افکار عقب افتاده و فرهنگ ارتجاعی بشدت به عقب رانده شد و این پیشروی قابل توجهی در مبارزات زنان و قبول کردن این

تغییرات مبنی بر برحق بودن حضور آنها در صحنه مبارزه توده ای در کردستان بود. حضور و وجود زنان در مبارزه بر افکار عقب افتاده تحمیل و پیروز شد. افکار عمومی از حضور زنان شیردل و جسور مثل یک "مرد" نام می بردند و بعد از اندک زمانی با احترام خاصی به این زنان "مرد" صفت برخورد میکردند. پیامهای کومه له برای توده های مردم در رابطه با حضور زنان در مبارزه تنها به شعار زن و مرد برابرند و آنها نیمی از جامعه هستند، مختص میشد. ریشه یابی و علل ستم جنسیتی بر زنان هیچگاه در اولویت کارهای سیاسی و آموزشی نبود و خود زنان هم از این کمبود رنج میبردند و نتوانستند به آن سطح از آگاهی دست یابند که بر خواستها و مطالبات خود و برقراری برابری با مردان هم‌رزم خود اصرار ورزند.

با توجه به عدم آگاهی بر عمق ستم جنسیتی و برسمیت شناختن آن بعنوان ستمی مضاعف بر زنان در درون تشکیلات در ارتباط با کادر پروری در میان زنان کوتاهی فراوانی میشد و میشد. من شخصا بیاد ندارم که در این مورد و مواردی مشابه آن جلسات و سمیناری به قصد آموزش درون تشکیلاتی و آگاه کردن مردان و زنان به مبارزه علیه ستم جنسیتی در جریان بوده باشد. در مناطقی در کردستان حتی ورود زنان به مقرات تشکیلاتی ممنوع بود و برای ما زنان هم عمق ماجرا و تبعیض رایج جای اعتراض نبود. سیستمی که بر اساس تبعیض جنسی بر کل تشکیلات حاکم بود، ما زنان را هم در خود حل کرده و تا اندازه ای به آن عادت کرده بودیم، چون اساسا به هدف طرح و برآورد شدن خواستهای خودمان در میدان مبارزه نبوده، بلکه با خواستها و مطالبات کل تشکیلات عجین شده بودیم که بعضا با منافع زنان مغایرت داشت. اگر به ما تذکر می دادند که بعد از حمام کردن به مقرات عمومی نرویم، بدون اعتراض به قراری مکتوب نشده گردن گذاشته و توان برخورد کردن به این بینش عقب افتاده را هم نداشتیم.

زنان در مقابل کتک خوردن از دست شوهرانشان سکوت اختیار کرده و در واقع آزار جسم و روح خود را در ازای حفظ کردن اعتبار سیاسی مردان تقبل می کردند. آزار و عذاب این دسته از زنان درون تشکیلات بمراتب شدیدتر از درد و آزار زنانی بود که در جامعه ای متعارف تبعیض و اهانت نسبت به زبان از لحاظ قانونی و فرهنگی کاملا مشروعیت دارد، چرا که تناقض حرف و عمل در خصوص برابری زن و مرد فشارها را بمراتب دردناکتر کرده و میکند. تناقضی بین معترض بودن و سکوت در مقابل خشونت و ادعای معتقد بودن به برابری و عملکردی مخالف داشتن بر وجود زنان سنگینی میکرد. در انظار عموم از آزادی و برابری سخنرایی کردن ولی در زندگی خصوصی با خشونت و تعصب و سخنگیریهای مردانه برخورد کردن، روی افکار زنانی که به امید دستیابی به دنیایی برابر، راه مبارزه را انتخاب کرده بودند، نزاع و تناقضی بی انتها را بوجود میآورد. برخوردهای اخلاقی، بدگمانی و تعصبات عقب افتاده همراه با سکوت کردن این شرایط را صد چندان دشوارتر کرده بود. خودکشی دختر جوانی که خارج از ازدواج حامله شده بود، مردی که می خواست زن مورد علاقه خود را ببوسد و از ترس رسوایی دست به خودکشی زد، در پرونده سیاه دیدگاهها و فرهنگ مردسالاری درون تشکیلاتی هیچگاه فراموش نخواهند شد.

مکانیزمهای ارتقاء و کادر پروری زنان در درون تشکیلات بشدت کند و گاه وجود نداشت. مجموعاً تعداد عضوهای زن خیلی محدود بودند. مراحل عضوگیری برای زنان احتیاج به گذشتن از هفت خان رستم را داشت که معمولاً با پروسه پیش عضو شروع میشد. گاه این دوران خارج از حد معمول طول می کشید که طرف فراموش میکرد که در چه تاریخی این پروسه آغاز شده است. شرایط شرکت در کنگره ها هم برای زنان زیاد خوش آیند نبود، چرا که تعداد شرکت کنندگان زن خارج از حد تصور محدود بود. زنان برای کاندید کردن خود بعنوان نماینده کنگره کاملاً آزاد بودند، ولی متأسفانه خیلی کم حد نصاب رای را بدست می آوردند. امکانات آموزشی منجمله کلاسهای اقتصاد و دانش مارکسیستی موجود بود، ولی با شرکت تقریباً 95 درصد مردان و همزمان و به میزان فوق العاده محدودی زنان برگزار میشد. نحوه انتخاب زنان هم در این موارد محدود بیشتر در روابط محفلی و یا بعضاً از میان همسران کمیته مرکزی انجام میشد. از نظر آن دسته از زنان که جزئی از سیستم تفکر مردسالاری در درون تشکیلات هستند، زنان را مورد شماتت قرار داده که گویا امکانات مساوی برای زن و مرد در رابطه با شرکت در سیستم آموزش سیاسی به هدف کادر پروری در درون تشکیلات وجود داشته، ولی زنان خود نخواستند وقت خود را صرف این نوع فعالیت نظری کنند. فرض کنیم این نظریه درست باشد، ولی در واقع این هم نتیجه سبک کار نابرابر با تفکر مردسالاری در سازمان دادن زنان است که آنها را چنان مشغول کارهای خدماتی و جانبی کرده اند که به وضع موجود قانع بوده و برای رهایی خود تلاشی نکرده اند.

مکانیزم ویژه در جهت آموزش و تکیه کردن بر دانش فمینیستی و مبارزه علیه تمامی وجوه مشخصه ستم جنسیتی برای همه اعم از زن و مرد اساساً غایب بود و کماکان هم قابل مشاهده نیست. در نتیجه این کوتاهی و غفلت ورزیدن، بیشترین صدمه را به زنان زد، چون در خیلی موارد خود زنان بدلیل ناآگاهی از ریشه های فرودستی و تبعیض علیه خود، بعنوان عنصری خنثی و یا با دیدگاههای مردسالارانه به همجنسان خود برخورد می کردند.

زنان هیچگاه مسئول ارگانهای تشکیلاتی نشدند و بعدها و بمرور که حضور زنان در کومه له عادی تر شد، در سازماندهی تشکیلاتی زنان به درجه ای از رشد رسیدند، مسئول آشپزخانه و تدارکات.

در عالم واقع چه در گذشته و چه در حال حاضر، زنان بیشتر نقش سربازان پیاده و گمنام برای ارتقاء یافتن مردان را در هرم قدرت داشتند. اداره زندگی و بچه داری و انجام کار تشکیلاتی، از وظایف زنان بود و مردان بیشتر نقش مردانه خود را در سیاست و بعضاً رهبری کردن ایفا میکردند. علیرغم محدودیتهای فکری و سیاسی و نبودن آگاهی کامل از ضرورت نقش زنان در مبارزه و امکان فراهم نکردن رشد سیاسی و تشکیلاتی برای آنها، حاملگی زنان را هم توجیه انفعال قلمداد میکردند. در هنگام شدت یافتن جنگ و بمبارانهای دشمن و انتقال بچه ها به مکانهای امن، تنها این وظیفه مادران بود که از بچه های خود نگهداری کنند و بعنوان انسانهای ضعیف میبایست از محل جنگ دور میشدند و در واقع در چنان اوضاع و احوال بحرانی نه تنها روی

نیروی زنان زیاد حساب نمی کردند ، بلکه بیشتر آنها را بعنوان انسانهای سربار و دست و پاگیر به جای دور از مناطق جنگی و بحرانی منتقل میکردند.

بیشتر از 2 دهه طول کشید که زنان به شکل کاملاً محدودی به رهبری تشکیلات دست یافتند. ولی هیچگاه در عمل نقش کلیدی پیدا نکرده و بمعنای واقعی قابل اتکا نبودند. راه یافتن زنان به رهبری تشکیلات حزب کمونیست بیشتر حالتی فرمایشی داشت که مبادا از جانب دیدگاههای هوشیار و حساس جامعه بدلیل عدم حضور زنان، با توجه به ادعاهای خود مورد شماتت قرار گیرند. تمام مشورت و همفکریها بطرقی غیر رسمی بین مردان انجام میشد و جلسات رسمی کمیته مرکزی تنها ظاهر قضیه بوده و است، و زنان در این جلسات با تصمیم های از قبل تعیین شده روبرو می شدند، شرایطی که دقیقاً در زمان حال هم به همان شیوه عمل می کند.

احزاب چپ و از جمله حزب کمونیست ایران با توجه با درک سطحی کل تشکیلات از ستم کشی زنان، کوتاهی کردن به جنبشی آگاهگرانه در مورد علل و ریشه های ستم بر زنان و اساساً برسمیت نشناختن ستم جنسی، تاثیر مخربی روی خود زنان در درون تشکیلات گذاشته است. به جای کادر پروری و آموزش سیاسی کل تشکیلات به نسبت ارزش و اهمیت مبارزه زنان، از آنان انسانهای سرخورده ، ناامید از کار حزبی بدلیل نداشتن جایگاه واقعی خود، صف تشکیلات را به میزان وسیعی ترک کردند. زنان فعال کنونی در تشکیلات غیر از چند نفر محدودی، اکثراً به انسانهای سکتاریست و متعصب به نسبت منافع تشکیلاتی تبدیل شده اند، که حساسیت لازم را به نسبت مبارزه با ستم کشی زنان را ندارند و بشدت جذب اولویتهای سیاسی، تشکیلاتی شده و به بخشی از سیستم و ساختار حزبی در کوتاهی کردن به مبارزه و جنبش زنان تبدیل گشته اند. صدای ضعیف و مبارزات درونی آنان هم متأسفانه در میان صدای بلند سیاستهای مردانه گیرایی و شنوایی ندارد، چرا که با توجه به اعتماد کاملاً غیر منطقی خود به مردان و اعتقاد "راسخ آنان به کمونیسم و برابری" حرف آخر را بعهده آنان گذاشته و اولویتهای کار سیاسی خود را صرفاً شرکت در مبارزه طبقاتی میدانند.

به همان میزان که افکار و دیدگاههای عقب مانده و مردسالارانه در جامعه موجود است ، دقیقاً در احزاب هم بازده عملی مشابهی دارد. سازمان دادن در کارهای تدارکاتی و خدماتی و در حاشیه قرار داشتن زنان و خواستها و مطالباتشان و در واقع جنس درجه دوم بودن بیانگر تولید و بازتولید افکار مردسالارانه و زنده نگه داشتن ستم جنسیتی حتی در میان احزاب چپ میباشد.

ارزیابی از موقعیت و جایگاه زنان در تشکیلات ابدا در آن دوران برای ما قابل فهم نبود، برعکس شرایط مهیا شده برای ادامه مبارزه در کنار مردان هم‌رزم برای ما، مساوی با آرزو و آرمانهایمان بوده و حتی آن محیط را نمونه ای از یک جامعه سوسیالیستی میدانستیم و خود را مفتخر و رها می دیدیم. ولی از همان ابتدا درک غلط ما از رهایی زن ضربه های خود را بر ما وارد کرد. ولی اکنون با توجه به آگاهی بر دانش فمینیستی و ریشه های فرودستی زنان، توان بازنگری عمیقی به گذشته را داشته و با دید بازتر و آگاهانه تری به اشتباه بودن درک خود میرسیم . بی شک رشد سیاسی تک تک زنان و آگاهی به ستم جنسیتی، مدیون رشد جنبش

فمینیستی در سراسر دنیا است که به رشد مبارزات زنان و همچنین عمیق کردن دیدگاه مسلط بر مبارزه علیه فرودستی زنان و افکار مردسالاری کمک شایانی کرده است.

بطور کلی زنان در تاریخ خیلی دیرتر از مردان وارد فضای سیاسی شده اند و این ویژگی انرژی خاصی طلب میکند. زنان بدلیل ستم مضاعفی که بر آنان اعمال میشود احتیاج به تقلای بیشتری و طولانیتری در مبارزه به نسبت مردان را داشته و دارند. مبارزه ای دو جانبه ، همزمان و موازی باهم. مبارزه با دشمن و مبارزه با دیدگاههای تبعیض آمیز و مردسالارانه که دشمن اصلی آزادی و برابری زن و مرد میباشد. برای یک زن سوسیالیست و چپ رادیکال تنها شرکت کردن در مبارزه طبقاتی و تشکل یافته نه تنها کافی، بلکه کامل نیست. فعالیتی آگاهانه و همه جانبه در خدمت رسیدن به پیروزی، ملزم مبارزه ای پیگیرانه و قاطعانه با کلیه وجوه دیدگاه و عملکردهای سیستم تبعیض و نابرابری و مردسالاری است، همزمان میزان خودآگاهی و دانش فمینیستی تک تک انسانها به ستم جنسیتی از نکات بارز تشخیص درست این مبارزه است که سلاح موفقیتها و پیشرویهای مبارزه ای است ، که در درون خانواده و و جامعه و حتی تشکیلاتهای سیاسی، مکانیزم عملی این دیدگاه به روشنی قابل رویت میباشد.

ولی آیا این مبارزات فردی بدون پشتوانه فکری و بدون تشکل یابی بجایی میرسد؟ پاسخ به این سوال بفرنج و پیچیده نیست. به همان میزان که مبارزه برای آزادی و برابری یک جامعه ملزم متشکل شدن است، مبارزه با سیستم مردسالاری هم به کاری متحد و آگاهگرانه و سازمان یافته نیاز دارد.

حزب کمونیست ایران، پیروزی کامل در انقلاب را در گرو رابطه ای تنگاتنگ بین مبارزه طبقاتی و مبارزه جهت رهایی زنان را فراموش کرده و برای نمونه به یک جنبش ویژه بیش از حد تکیه می کنند و در نتیجه برنامه های حزبی را در اولویت قرار میدهند که با برنامه های زنان که مبنی بر به چالش کشیدن ستم جنسیتی است، هماهنگی ندارد و برنامه هموار کردن و رسیدن به برابری زن و مرد به حاشیه افتاده و یا بیشتر اوقات فراموش میشود. مساله زنان بخشی جدایی ناپذیر از مساله اجتماعی است، ولی تجربه نشان داده که مسائل زنان معمولا در حاشیه سیاستهای احزاب مطرح میشوند و به دستاوردهای خیلی بزرگتر مثل دموکراسی و تغییر ساختارهای قدرت و سیاسی که هدف آنها بوده ، معطوف شده اند.

در مواردی که طرح مسائل زنان و موضع گیری سیاسی در قبال شرایط ویژه و ضرورت تشکیلاتی و سیاسی، بعنوان مثال در مصادف با روز جهانی زن و یا در بهترین حالت ارزیابی از فرودستی زنان در جامعه میباشد. افشاگری در مورد ستم بر زنان در جامعه به وفور در اطلاعیه و مناسبتهای گوناگون بچشم میخورد که بیشتر در این موارد از مسئله زنان استفاده ابزاری برای افشاگری بر علیه دولتهای حاکمه میشود و عموما فاقد راهکارها و نقشه عمل و حضور و دخالت فعال احزاب در بطن مبارزات جاری زنان میباشد.

برخورد مردسالارانه و تبعیض آمیز در درون احزاب سیاسی دقیقا به شیوه ای دیگری به نسبت جامعه بر علیه زنان عمل می کند. خشونت خانوادگی و جامعه و خشونتهای فیزیکی در این احزاب کمتر است، ولی خشونت سیاسی عمل می کند. به این معنا در برخورد تشکیلاتی به اعضا

در بین زن و مرد تفاوت قائل میشوند. به نسبت زنان برخوردار تندرستی و به نسبت مردان برخوردار ملایمتری اعمال میشود.

فرودستی زنان حتی در درون تشکیلاتهای چپ به شیوه ای خارج از تصور خود را نشان میدهد، انتقادات و اعتراضات مردانه در فضای دموکراسی مطرح میشود ولی انتقادات و اعتراضات زنان با سرکوب و تعلیق از عضویت چند ماهه جواب میگیرد. اعمال قدرت مردان و سرکوب عنصر ضعیفتر خود را بشکل کاملاً آشکاری در تنبیه زنان نشان میدهد.

اگر در جامعه عادی زن در خانواده و جامعه مورد بی توجهی و بی مهری و خشونت‌های گوناگونی قرار میگیرد در احزاب سیاسی زنان به شیوه ای دیگری این تبعیضات جنسیتی را لمس می کنند. در جلسات در هنگام حرف زدن مردان سکوت برقرار میشود، ولی همزمان هنگام صحبت کردن زنان نگاهها به نقاط مختلف سرگردان میشود و در بهترین حالت ظاهراً شنونده زن هستند ولی به پیشنهادات و نظرات آنان توجهی نمی شود یا آن را جدی نمی گیرند. در نوبت گرفتن برای صحبت کردن بیشتر مردها را می بینند بمحض اعتراض زن توجیه " شما را ندیدم" بگوش میخورد.

مردان در طول تاریخ مدعی حضور همیشگی در صحنه سیاسی بوده و هستند و برای اثبات این ادعا از بی توجهی و اعتنا نکردن زنان به مسائل سیاسی بر علیه زنان استفاده شده و در خیلی موارد از بی لیاقتی زنان سخن سرایی می نمایند، که گویا زنان خودشان مقصرند و برای دستیابی به موفقیت بی توجه هستند، ولی متأسفانه مردان فراموش می کنند که تمام مقامات هرمی جامعه، احزاب و خانواده را در دست خود قبضه کرده اند و حتی برای رسیدن به تعهدات اعتقادی و سیاسی خود در باب آزادی زن و مرد، حاضر به همکاری و فداکاری نیستند، چرا که موقعیت خود را به خطر می اندازند.

بدلیل حضور خودم در تشکیلاتی مشخص و با همراه داشتن کوله باری از تجربیات زنده ترجیحاً و بالاجبار ارزیابی من محدود میباشد، ولی بر این واقعیت واقفم که سیستم فکری و ساختار تشکیلاتی احزاب چپ در خصوص موقعیت زنان تفاوتی با هم ندارند. احتمالاً این سوال مطرح شود که من بین احزاب سیاسی اعم از راست و چپ، میبایست مقایسه ای می کردم و یا شاید ادعا شود که احزابی دیگر حتی راه مبارزه مشترک را برای زنان هموار نکردند ولی برای من آن ارزیابی از آن دسته از احزاب حائز اهمیت است که از لحاظ نظری بر برابری زن و مرد و مبارزه برای کسب دنیای برابر صحنه می گذارند و نظرات و دیدگاههای آنان در عمل محک میخورد.

مقایسه بین احزابی که معتقد به برابری انسانها اعم از زن و مرد هستند با احزابی که معتقد به این برابری نیستند، مقایسه ای غیراصولی و غیر منطقی میباشد. این مقایسه برای من مقایسه و تطبیق احزاب چپ با برنامه، اساسنامه، آرمانخواهی و اسناد مدون شده کنگرها خود آنها میباشد. مقایسه ای بین ادعاها و عملکردها میباشد.

زنان در طول سالیان متمادی که در احزاب سیاسی فعالیت کرده اند، درگیر یک مشکل واقعی بوده اند و آن اینکه به تناقض بین تئوری و عمل در باب برابری زن و مرد اعتراض کنند ولی نه

به شیوه ای متمرکز و متحد و بیشتر به شکل فردی بوده و میباشد. عواقب این وضعیت و به نتیجه نرسیدن فعالیتهای فردی به پراکنده شدن و ناامیدی و حتی ضد حزبییت و سرخوردگی زنان منجر شده است.

صف وسیعی از زنانی که در تشکیلاتها و احزاب فعالیت سیاسی داشته اند، اکنون در پی کوتاهی کردن سیستم فکری حزبی در مقابله با افکار مردسالارانه و ایجاد نکردن شرایط و فضایی مناسب که زنان بتوانند هویت واقعی خود را در آن بیابند و قابلیتهای خود را بشناسند، در خارج از این احزاب فعالیتهای خود را ادامه می دهند. با این وصف وضعیت ترسیم شده در احزاب سیاسی تنها ویژه احزاب سیاسی چپ ایرانی و غیر ایرانی و اروپایی و غیره نیست، با مراجعه کردن به اسناد زیادی در کشورهای مختلف و در تمامی احزاب و تشکلهای علیرغم وجود قشر وسیعی از زنان، جو و فضای مشابهی حاکم است. این دقیقا بستگی به دیدگاه مردسالارانه و در عین حال مسلط برجامعه را دارد که کماکان با وجود مبارزات وسیعی بر علیه افکار ارتجاعی و ضدبشری سیستم مردسالاری، ولی مکانیزمهای زنده نگه داشتن این دیدگاههای تبعیض آمیز نسبت به زنان در دنیای امروز به باز تولید این افکار نابرابر کمک می کند.

بی شک بزرگترین قربانیان بعد از قیام، در سی سال اخیر در جامعه ایران و در سایه رژیم جمهوری اسلامی زنان میباشند. زنان ایران در جامعه ای زندگی می کنند که سیستم و حکومت حاکم برای سرکوب و به حاشیه کشاندن زنان در عرصه اجتماعی، فعالیتهای سیاسی، مدنی و غیره نیرو و هزینه ای عظیمی صرف می کند. خصوصی ترین شکل زندگی مردم و محفل های خصوصی در پی پیاده کردن اجرای تبعیض جنسیتی کنترل میشود. نیروهای وسیع سرکوب زنان در گوشه و زوایای زندگی مردم حضور دارند و در نتیجه زنان از ابتدایی ترین حقوق انسانی خود محروم هستند. اگر در جوامع مدرن عصر حاضر زنان برای حقوق برابر در مقابل کار برابر مبارزه می کنند ولی در جوامع ما هنوز زنان در عصری و در زیر تحکم سیستمی زندگی می کنند که برای تعیین پوشش خود آزادی ندارند. زنان ایران هنوز برای حضانت بچه و حق طلاق و حق سفر و خیلی از خواستههای ابتدایی مبارزه می کنند. تعیین شریک زندگی برای میلیونها زن در ایران آرزو و خواب و خیالی بیش نیست. زنان زحمتکش و کارگر که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند، از بزرگترین قربانیان وضع موجود هستند، برای نمونه بیشترین سنگسار روی آنها انجام میشود و در مقابل زن مرفه با پول می تواند از درجه مجازاتهای خود بکاهد که زن طبقه زحمتکش چنین امکانی را ندارد.

زندگی برای زنان از هر زمانی اسفبارتر است و فشار زیادی روی زندگی آنها سنگینی میکند. این فشار و سرکوب و تبعیضات جنسیتی از منزل گرفته تا درون جامعه و سیستم قضایی جامعه و افکار پدرسالارانه که مجموعا جمهوری اسلامی پشتیبان این دیدگاه است، زندگی را بر زنان سخت و دشوار کرده است. فقر و تبعیض بر اساس جنس، فساد و تن فروشی و اعتیاد در تار و پود جامعه رسوخ کرده است. تبعیضات و سرکوب برای زنان طبقه کارگر و زحمتکش چندین برابر بیشتر از سایر زنان جامعه است. اگر زن مرفه مجازات سنگسار خود را به وسیله قدرت مالی تخفیف میدهد ولی زن زحمتکش این امکان را نداشته و بیشترین قربانیان سنگسار از زنان

فقیر و زحمتکش میباشند. زن زحمتکش بهنگام مشکلات خانوادگی امکان تامین زندگی خود را نداشته و اسفبارترین شرایط زندگی را تحمل میکند، در حالیکه زنان طبقات مرفه در این مورد کمترین مشکلات را دارد.

علیرغم شرایط واقعی و عینی، زنان در طول 3 دهه اخیر درسی گرانبها را آموختند و دیدی باز و همزمان انتقادگرایانه به هر گونه تغییر و تحول جامعه می نگرند. به این معنا در هر تحول و جابجا شدن قدرت در جامعه، از خود میپرسد سهم من بعنوان زن در این میان چیست؟ و این از دستاوردهای رشد جنبش فمینیستی و رشد آگاهی زنان روی مسئله ستم جنسیتی است. زنان از حق خود سخن می گویند و در فکر ریشه کن کردن ستم جنسیتی اند. با این وصف جنبش زنان، جنبشی مطرح ولی پراکنده و غیر متشکل و اجتماعی که هر روز صدها و هزارها توبیخ، تذکر و اذیت و آزار و زندانی کردن و سنگسار از رژیم جمهوری اسلام می گیرند. زنان با سرکوب شدید این رژیم روبرو هستند و به این دلیل که برای رسیدن به جزئی ترین خواست خود با این رژیم و قوانین شریعت آن روبرو هستند و برای لغو و تغییر در جزئی ترین شکل خود باید دیدگاه و ایدئولوژی این رژیم را به چالش کشیده و نمیتوان سیاسی بودن این جنبش را انکار کرد.

مسلمان هر زنی که به هر شکل و شیوه ای علیه مردسالاری مقاومت و مبارزه میکند، جزئی از اجزا و عضوی از جنبش زنان است و در واقع نیروی محرکه این جنبش، زنان آزاردیده و تحت ستم جنسیتی هستند که با حضور خود در صحنه مبارزه می توانند موتور این جنبش را بحرکت درآورند.

ولی مقاومت و مبارزه فردی و غیر متشکل و پراکنده هیچگاه در مقابل قدرت سیاسی و جهانی سازمان یافته مردسالاری و سرکوب زنان تاب مقاومت را ندارد و به تنهایی پیروز نمیشود و تحقق خواستها و مطالبات زنان امکانپذیر نخواهد شد. با توجه به اینکه پراکندگی و عدم تشکل یابی زنان از موانع اصلی پیشرویهای این جنبش است، ضروری ترین و عاجلترین قدم، تشکل مستقل زنان است. تشکلی که مستقل از دولت و قدرت، مستقل از احزاب و مستقل از افکار مردسالارانه باشد. تشکلی که بتواند ارتقاء و آگاهی زنان و متحد کردن زنان علیه کلیه مناسبات مردسالاری و ستم جنسیتی در دستور کارش باشد و وسیعترین توده های زنان را در خود متشکل کند و در صحنه مبارزه حضوری فعال داشته باشد. حضور زنان در جامعه و درون احزاب چپ به یک میزان با مقاومت دیدگاهها و افکار مردسالارانه روبروست. افکار مردسالارانه قدرتمندترین و سازمان یافته ترین قدرت سرکوب زنان است که مانع از رشد زنان میباشند. زنان باید با اتکا به نیروی خود سازماندهنده حرکتی آگاهانه باشند که بشدت با افکار مردسالارانه و آپارتاید جامعه مرزبندی کند.

جنبش زنان، جنبشی عینی با پتانسیل موجود در درون آن و بالا رفتن سطح آگاهی زنان به چگونگی ستم جنسیتی و اعتماد به نفس پیدا کردن آنها در بوجود آوردن تغییرات اساسی، نوید بخش آمادگی حرکتی منسجم و جهت دار در راستای اتحاد و همبستگی زنان را میدهد. در جامعه ایران وجود جنبش زنان و خواستها و مطالبات مشخص این جنبش به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شده است.

۸ مارس ۲۰۰۹